

۱- پیشگفتار

مفهوم روشنفکر در اواخر سده نوزدهم، پس از جریان «دریفوس»^۲ در اروپا رواج یافت و ایرانی هادر دوران انقلاب مشروطیت از ماجرای دریفوس آگاه شدند.^۳ اگر از این نکته بگذریم که این مفهوم را در ایران نخستین بار چه کسی و در چه زمانی به کار برده است، می توان پذیرفت که منظور از آن، گروه اجتماعی خاصی است؛ اما تاریخ پیدایش و تحول این گروه اجتماعی نشان می دهد که موثر گیهایش، یعنی پایگاه اجتماعی، انگیزه های طبقاتی، اراده و خواست سیاسی اجتماعی آن در غرب با ویژگیهای این گروه در ایران متفاوت است.

تعریف و تعیین این مفهوم در اروپا نیز کار ساده ای نبوده است.^۴ در غرب چند مفهوم را با مضمونهای گوناگون به کار برده اند. متداول ترین واژه ها، دستکم در زبان آلمانی، عبارت است از: «اینتلکتوئل»،^۵ «اینتلینگنس» و «اینتلینگنسیا». «اینتلکتوئل» ها، گاهی به تولید کنندگان آثار هنری و گاهی به کسانی که کار فکری می کنند، اطلاق می شود. «اینتلینگنس» بیشتر برای تولید کنندگان آثار هنری به کار می رود و از «اینتلینگنسیا»، روشنفکرهای نمونفروسی و اروپایی شرقی و عملکرد سیاسی شان فهمیده می شود. مفهوم «روشنفکر» با این مضمون، با دریافت از این مقوله در ایران بسیار نزدیک است. داده های تاریخی نیز این برداشت را تقویت می کند زیرا آثار پیدایش این گروه در روسیه نیز با مطرح شدن مشکل توسعه همراه بوده است.^۶

۲- روشنفکران اروپایی:
اراده معطوف به نقد

در دوران فئودالیسم در اروپا، کلیسا و وابستگان آن جایگاهی ویژه در آن نظام تولیدی داشتند و روحانیون کلیسا از امکانات مالی، آبرو و منزلت اجتماعی ویژه برخوردار بودند. در جریان جنبش رنسانس، بویژه پس از جنبش رفورماسیون و پیدایش شکاف در کلیسای کاتولیک، فضای مناسب تری برای فعالیت اندیشمندان و هنرمندانی که وابسته به کلیسا نبودند، فراهم شد. در دوران رنسانس رفتار فته کسانی پیدا شدند که با کلیسا ارتباط مستقیم نداشتند، اما در حوزه «تولید» غیر مادی درگیر بودند. آنان چون وابستگان به کلیسا، جایگاه اجتماعی استواری نداشتند، اما با

دگرگون شدن ساختار جامعه و مناسبات طبقاتی، رفتار فته شرایط مناسبی برای آنان پدید آمد. جنبش رنسانس و بویژه جنبش اصلاح دین، شکافی در جامعه ایجاد کرد که در بستر آن، فردیت شکوفا شد و امکان شکوفایی خلاقیت فردی، فضایی مناسب برای فعالیت عنصر هنرمند و اندیشمند فراهم آورد. در آن دوران هنرمندان همچنان به طبقه اشراف وابسته بودند و آثار خود را به سفارش آنها تهیه می کردند. شماری، این افراد را «روشنفکران اولیه» نامیده اند.^۷ هر چه نظام بورژوازی مستحکم تر می شد، بر امکان استقلال مالی هنرمندان می افزود و آنان به تدریج به عنوان فروشنده آثار هنری، وارد «بازار آزاد» می شدند. به این ترتیب، فرآیند کالا شدن تولیدات فرهنگی آغاز شد.^۸ طبقه بورژوازی و اسنگرهای اجتماعی رایجی پس از دیگری می گشود و جایگاه اجتماعی اش را در ساختار جامعه که با پیدایش این طبقه متحول شده بود، استوار می کرد. استحکام جایگاه اقتصادی و اجتماعی بورژوازی، آن را برای هجوم به آخرین سنگر فئودالیسم، یعنی سنت و فرهنگ، آماده کرد. حامیان اصلی نظام جدید بورژوازی با جامعه شهر و ندی برای نفوذ به عرصه فرهنگ نیازمند متحدی بودند که در این کارزار باورشان باشد. این متحد، گروه هنرمندان، یا به گفته منهایم «روشنفکران شناور» یعنی بی وابستگی مستقیم طبقاتی، بود.

اتحاد هنرمندان با طبقه جدید بورژوازی و ادراک واقع از منافع طبقاتی مشترک آنها مایه می گرفت. این دو گروه اجتماعی محصول تحولات جدید بودند؛ از این رو، با هم در برابر نیروهای سنتی ایستادند و با آنها مبارزه می کردند.

آنها از دیدگاه نظری نیز به یکدیگر نزدیک بودند و ارزش های اجتماعی مشترک، مخالفت با جایگاه اجتماعی موروثی و متعین طبقاتی و تأکید بر استعداد و خلاقیت فردی، از دیگر ویژگیهای مشترک آنها بود. افزون بر همسانی خواسته ها و دیدگاهها، منافع طبقاتی هنرمندان نیز سبب نزدیکی آنان به بورژوازی می شد؛ زیرا، بورژوازیها مشتریان آثار هنری و فرهنگی بودند، بی آنکه انتظار وابستگی های مرسوم در جامعه پیش از سرمایه داری را از هنرمندان داشته باشند. هنرمندان «صدقه» نمی گرفتند، بلکه آثار هنری شان را در بازار عرضه می کردند؛ آثاری که با استقبال پر شور طبقه جدید بورژوازی و بیرومی شد. شکوفایی

روشنفکران ایرانی:
اراده
معطوف به
قدرت

دکتر کرامت الله راسخ

گروه‌ها مرجع و منشأ اجتماعی نظرات ضد سرمایه‌داری و ضد بورژوازی بودند که جلوه‌های چپ‌وراست پیدا کرد.

چنین بود که در کشورهایی چون انگلستان و فرانسه طبقه سوم یا طبقه بورژوا، به سبب تحولات درونی این جوامع و نیز دگرگونی اوضاع جهان، قدرت آن را داشت که در عرصه جامعه با سرکوب یا بازی‌های دموکراتیک و در عرصه فطری، با نظریه‌سازان ضد انقلاب فرانسه، ضد عقل‌باوری و ضد روشنگری چون جوزف کنت دمستر^{۱۱} و ادموند بورک^{۱۲} مبارزه کند.

اما در آلمان وضع متفاوت بود. در سده شانزدهم دگرگونی‌هایی در جهان رخ داد که اثری مستقیم بر سر نوشت آن کشور گذاشت. نیروی دریایی عثمانی خطوط بازرگانی به سواحل ایتالیا را قطع کرد و نیز بنیاد بازرگانی جهانی از دریای مدیترانه به اقیانوس اطلس انتقال یافت. رکود بازرگانی و ضعف طبقه متوسط، همراه با نابسامانی‌های داخلی آن کشور را به ورطه بحرانی غم‌انگیز کشاند تا اینکه سرانجام، تقسیم شدن آن سرزمین به کشورهای کوچک، با پیمان صلح «وستفالی» جنبه رسمی یافت. در حالی که جنبش رنسانس و روشنگری در کشورهای همسایه آلمان، چون فرانسه و انگلستان، به بار می‌نشست، اندیشمندان آلمانی شاهد از افتادن کشور خود بودند و این وضع در اندیشه و باور آنها بازتاب ناخوشایند داشت. اندیشمندان آلمانی در سراسر سده هجدهم با احساسی دوگانه به تحولات اجتماعی و فکری در برخی کشورهای اروپایی می‌نگریستند. این دوگانگی را می‌توان در اندیشه‌های دو چهره سرشناس آن دوران، یعنی یوهان گورگ‌هامن و ایمانوئل کانت یافت. در حالی که هامن عقل‌گرایی و تحولات فکری در انگلستان و فرانسه را خیزش دوباره سحر در شمال «جادوگر شمالی»^{۱۳} برای رویارویی با دین توحیدی ابراهیم می‌پنداشت، همشهری و آشنای او، کانت، در آن طلیعه‌هایی نوع بشر را می‌دید؛ چنان که پس از دیدن انقلاب فرانسه نوشت: «خداوند! اکنون بگذار بنده تو بیار آمد، زیرا دیدگان من سلام رحمت تو را دیدند.»^{۱۴}

خوشبینی کانت «حرف دل» لسینگ، گوته، شیلر، بتهوون و بسیاری کسان دیگر بود. یکی برای آینده‌زبیا شعر می‌گفت؛ آن یکی داستان می‌نوشت و دیگری سنفونی می‌ساخت. هگل نیز در شادی آنها

اقتصادی همگام با دگرگونی‌های اجتماعی سبب شد که هر روز گروه‌های دیگری از مردم خواستار آثار هنری شوند و چنین بود که پیوندی استوار میان طبقه بورژوا و هنرمندان و اندیشمندان پدید آمد. نماد آشکار این پیوند، همکاری این دو گروه اجتماعی در دوران روشنگری بود. در آن دوران، اندیشمندان و هنرمندان، با تهاجمی همه‌جانبه به ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی نیروهای سنتی، آخرین ضربه را بر بیکر فتودالیسم وارد آوردند. با اندکی تعدیل، شاید بتوان روشنگران را به تعبیر گرامشی «روشنفکرهای آرگانیک»^{۱۵} طبقه بورژوا نامید. اما وارد آمدن این ضربه به معنی نابودی فرهنگ سنتی نبود؛ زیرا، این فرهنگ از نظام فتودالی جدا شد و به هستی خود در جای دیگر ادامه داد؛ چنان که مهم‌ترین تأثیر آن را در پیدایش محافظه‌کاری انگلیسی و رومانسیسم آلمانی می‌توان دید. هنرمندان و روشنگر فتنه‌رفته جای روحانیون کلیسا را در تفسیر و تعبیر جهان گرفتند و نقش روحانیون را تا سطح خطیبان و واعظان در زمینه اخلاق و پاسخ‌دهندگان به مسائل شرعی کاهش دادند.^{۱۶}

نظام اجتماعی سرمایه‌داری در سده نوزدهم یکی از جهش‌های تاریخی خود را پشت سر می‌گذاشت و هنوز به سرمایه‌لازم و کافی برای گسترش سرسام‌آور خود دست نیافته بود. بنابراین، استثمار عریان، وجه غالب این نظام در آن دوران بود. هنرمندان و اندیشمندان که در آغاز شیفته و جوهر اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، حقوقی و جهانی‌بینی انسانی این نظام اجتماعی بودند، چهره‌ور و بیکر اقتصاد آن را نمی‌پسندیدند؛ از این رو، شک و تردید درباره آرماتی بودن این نظام فتنه‌رفته پا گرفت و آشکار شد. این فرصتی پدید آورد تا نیروهای اجتماعی رانده شده که از تحولات جدید آسیب دیده و به حاشیه جامعه رانده شده بودند، به عرصه بازگردند. متحد این گروه‌ها میلیون‌ها انسانی بودند که در اثر تحولات سریع و چشمگیر اقتصادی و اجتماعی، در زمانی کمتر از یک سده به شهرها سرازیر شده بودند و به صورت کارگران بی‌ابزار یا «پرولتاریا» در آنجا پاره‌سهمی زدند. آنان بیشتر روستاییانی بودند که از نظر فرهنگی و روانی هنوز وابسته و دلبسته روستا بودند. به این سبب، جهانی‌بینی و فرهنگ‌شان را با خود به شهرها آوردند؛ جهانی‌بینی و فرهنگی که با فرهنگ اشراف فتودال و روحانیون زمیندار، پیوندی بویا و زنده یافت. این

○ مخالفت با روشنگری و بورژوازی در آلمان تبلوری دوگانه یافت. برداشت راست از آن رفته رفته سبب پیدایش اندیشه‌های نژادی، راست‌گرایی افراطی و سرانجام فاشیسم شد و برداشت چپ از آن به پیدایش اندیشه‌های مارکسیستی و سپس کمونیستی انجامید.

ریشه مخالفت آنان با انقلاب فرانسه ماهیتی متفاوت از نقد متفکران داشت و عمیق تر بود. علت اصلی مخالفت ایشان باروشنگری و عقل گرایی آن بود که روشنگری بر نوعی از اندیشه و رهیافتی از هستی تأکید می کرد که به سختی از جانب نیروهای سنتی پذیرفته می شد:

قرار دادن عقل و خرد در برابر طبیعت، اندیشه کلاسیک یونانی در برابر تفکر مدرسی قرون وسطی؛ جامعه شهری و شهر و ندی در برابر جماعات کوچک، بویژه روستایی؛ فکر انتزاعی و کلی در برابر فکر متعین و مشخص؛ شناخت فراتاریخی، جهانی و کلی در برابر شناخت تاریخی، بومی و معین؛ تأکید بر عقل در برابر حس و عاطفه؛ تأکید بر حقوق فردی و فردیت در برابر حقوق جمعی و جماعت؛ تأکید بر برابری، برادری، عدالت و انسانیت انتزاعی و استخراج نظام حقوقی انتزاعی بر پایه این بینش در برابر حقوق عرفی و شرعی؛ جانب داری از طبقه نو ظهور شهر و ندان با اصطلاح طبقه سوم یا طبقه بورژوا در برابر اشراف زمیندار و روحانیون و... مواردی بود که روشنگران و آزاداندیشان لیبرال را از سنت گرایان متمایز می کرد. جدال هواداران و مخالفان عقل گرایی در آلمان تا ژرفای تفکر و فلسفه پیش رفت. واکنش های ساده و عاطفی کسانی چون یوهان گورگ هامن در برابر عقل گرایی به صورت اندیشه های پیچیده حقوقی و فلسفی اندیشمندان چون یوستوس موزر، آدم هنریش مولر، فردریک کارل فن زاوینی، گورگ ویلیام و فردریک هگل و بسیاری دیگر در آمد. هدف، مقابله با عقل گرایی و اندیشه های روشنگری بود. مخالفت باروشنگری و بورژوازی در آلمان تبلور دو گانه یافت. برداشت راست از آن فته رفته سبب پیدایش اندیشه های تزدادی، راستگرایی افراطی و سرانجام فاشیسم شد و برداشت چپ از آن به پیدایش اندیشه های مارکسیستی و سپس کمونیستی انجامید.^{۱۸}

۳- روشنفکران ایرانی: اراده معطوف به قدرت

این اندیشه های بیشتر از راهرو سیه وار دایران شدوبر بخش بزرگی از روشنفکران ایرانی اثر گذاشت. جای پای این اندیشه ها در آثار نخستین کمونیست های ایرانی، حزب توده، در آموزه های مذهبی شریعتی، نظرات اصلاح طلبانه آل احمد، ادبیات روستایی

در آغاز جوانی شریک بود؛ آمادگی هم باسر آمدان رومانیک آلمانی چون شگل، نووالیس^{۱۵} و شلایر ماخر و بسیاری دیگر گرم می کرد. کافی است به ظهور افراد برجسته و بسیاری از سر آمدان تنهادر طول یک سده چون شلیگ، فیشته، هر دو... توجه کنیم تا به ژرفای خلدجان ذهنی حاکم بر آن کشور در نیمه دوم سده هجدهم و نیمه نخست سده نوزدهم پی بریم. ریشه این خلدجان ذهنی در آلمان در واقع تضاد میان ذهنیت و عینیت بود. ذهن اندیشمندان آلمانی با تکیه بر منابع خارجی به سطحی رسیده بود که شرایط عینی داخلی پاسخگوی آن نبود.^{۱۶} اندیشمندان آلمانی در آغاز باهیجان و شگفتی تحولات عینی و ذهنی را در کشورهای همسایه دنبال می کردند و با اندیشمندان آن کشور های پوندی پویا رزنده داشتند؛ حتی گاه بهر خدادادر آن کشورها، در بالاترین سطح تجرید فلسفی برای نمونه در مور دایمانوئل کانت می اندیشیدند. آلمانی ها، بهرغم زمینه های فرهنگ مشترک اروپایی، برخی از رگه های اندیشه روشنگری و عقل گرایی را بیرونی و بیگانه می دیدند. این بیگانگی و بیرونی بودن بار و پاداهای سیاسی در آمیخت و اثری ژرف بر ذهن آلمانی ها گذاشت. در سال ۱۸۰۶ هنگامی که هگل نوشتن کتاب «پدیده شناسی» را به پایان می برد، سپاهیان ناپلئون پشت دروازه های ینا بودند؛ شهری که هگل در آن زمان در دانشگاه آن تدریس می کرد.^{۱۷} ناپلئون گرچه «امپراتور بازسازی» بود، اما در آن دوران برای بسیاری از اندیشمندان آلمانی و نیز دیگر کشورهای اروپا و جهان، نماد آشکار نظام تازه بود. هجوم نیروهای فرانسوی به خاک آلمان زیر پرچم ناپلئون سبب بیداری ملی آلمانی ها شد؛ اما چون خصلت آلمانی ها ژرف اندیشی درباره هر خداداد و بیرون آوردن مجردات از عینیات بود، در اینجا نیز در پی یافتن بسترهای ذهنی حضور سر بازان فرانسوی در آلمان بر آمدند. حتی پیش از حضور سر بازان فرانسوی در آلمان، در میان طبقات نیرومند اشراف زمیندار و صاحب منصبان روحانی و اندیشمندان وابسته به آنان، بسیاری کسان مخالف اندیشه روشنگری، عقل گرایی و انقلاب بودند. بیداری ملی از یک سو و تردید اندیشمندان روشنبین و نوگرا از سوی دیگر، زمینه را برای سر بر آوردن مخالفان اصلی عقل گرایی و انقلاب، یعنی زمینداران و روحانیون فراهم کرد.

○ طیف های گوناگون
اصلاح طلبان ایرانی در دوره های مختلف، از مذهبی تا غیر مذهبی یا ضد مذهب، از چپ تا راست سیاسی، همواره خواهان تغییرات اجتماعی در کشور بوده اند.

○ مناسبات اجتماعی در اروپا، بویژه اندیشه‌های سیاسی اروپایی، بر شکل‌گیری اندیشه سیاسی اصلاح طلبان ایرانی در دو سده گذشته اگر در عرصه عمل به اندازه اندیشه‌های سیاسی روسی اثر نداشته، اما عمق و گسترده‌گی تأثیر آن بر اصلاح طلبان ایرانی بیشتر بوده است؛ چون این اندیشه‌ها همه طیف‌های گوناگون اصلاح طلبان ایرانی را یکسان متأثر کرده است.

واژ آن مهمتر اندیشه‌ای ویژه را در ایران فراهم کرد. این گروه را اما باند کی تسامح «اصلاح طلب» و اندیشه آنان را «اندیشه اصلاحات» می‌نامیم. بسیاری از آنان در اصل اصلاح طلب به معنی معین، تعریف شده و خاص کلمه نبودند، بلکه خواهان دگرگونی در راه اصلاح ساختارهای دولتی برای حفظ کل نظام حکومتی بودند؛ اما از آنجا که در بیانان کشف کهنه نعمتی است و ایران سده نوزدهم از منظر خواست اصلاحی، بیانان به معنای واقعی بود، ماینز ایشان را اصلاح طلب می‌خوانیم. تنها وجه مشترک همه آنان «اراده معطوف به دگرگونی» بود. طیف‌های گوناگون اصلاح طلبان ایرانی در دوره‌های مختلف، از مذهبی تا غیر مذهبی یا ضد مذهب، از چپ تا راست سیاسی، همواره خواهان تغییرات اجتماعی در کشور بوده‌اند. در ۲۰۰ سال گذشته، اصلاح طلبان ایرانی مراحل متمایزی را پشت سر گذاشته‌اند و به طیف‌های گوناگون تقسیم شده‌اند؛ گاه نیز در برابر یکدیگر ایستاده‌اند و سخت و بیرحمانه باهم مبارزه کرده‌اند. اندیشه سیاسی اصلاح طلبان ایرانی در مراحل گوناگون تحول، ملهم از چهار منبع بوده است:

نخست، مناسبات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، تحول تاریخی جامعه ایران و همچنین ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر این جامعه؛ دوم، تحول جوامع اروپایی، بویژه سیر اندیشه فلسفی و سیاسی در اروپا؛ سوم، تحولات اصلاحی و اجتماعی در امپراتوری عثمانی؛

چهارم، تحولات اجتماعی و فکری در روسیه تزاری، بویژه پس از سرنگونی حکومت تزاری و برپایی اتحاد جماهیر شوروی توسط فراکسیون بلشویکی در حزب سوسیال دموکرات روسیه.

این چهار عامل در سطوح و در دوره‌های گوناگون بر چگونگی اندیشه سیاسی اصلاح طلبان ایرانی اثر گذاشته است.

نخستین اصلاح طلبان در سده نوزدهم متأثر از مناسبات اجتماعی در ایران، تحولات اجتماعی در اروپا و نیز دگرگونی‌های اصلاحی در امپراتوری عثمانی بودند. تأثیر تحولات در امپراتوری عثمانی بر نخستین اصلاح طلبان پیش از آن بوده است که تاکنون مورد توجه تاریخ نگاران ایرانی قرار گرفته است. کافی است به زندگینامه کسانی چون ملک‌خان، میرزا

ساعدی، بهرنگی و... تا نگرش‌های مذهبی و غیر مذهبی داریوش شایگان، رضادوری، حسین نصر و... دید. این همگرای در نگرش، از این نگاه، نه اتفاقی است نه «ضرورت تاریخی»، بلکه نتیجه تجربه «تو» به صورت بازتاب است. «اندیشه بازتابی» در برابر «تو» در ایران را در جایی دیگر بررسی کرده‌ام^۱ و در فرصت مناسب بیشتر به آن خواهم پرداخت.

اساس نظری این نوشته مبانی جامعه‌شناسی معرفت است. یکی از اهداف جامعه‌شناسی معرفت، بررسی زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و تاریخی پیدایش، تحکیم و تداوم اندیشه است. در اینجا تنها به گوشه‌ای از زمینه تاریخی و اجتماعی پیدایش «اندیشه بازتابی» در ایران اشاره می‌شود.

سلسله قاجار، در آغاز کار خود، در اوایل سده نوزدهم، با چالشی بزرگ روبرو شد؛ ایران خفته ناگهان در برابر غول بزرگ و بیدار «تمدن فرنگی» قرار گرفت. رهبران ایران کوشیدند با تدبیرهای تازه با وضع پیش آمده روبرو شوند. رئوس اساسی این تدبیرها می‌توان در شش نکته خلاصه کرد:

نخست دعوت کارشناسانی از اروپا به ایران؛

دوم فرستادن ایرانیان به اروپا برای آموزش؛

سوم سفر رجال سیاسی برای آشنایی با حال و هوای حاکم پر اروپا؛

چهارم فعال کردن سیاست خارجی از راه مبادله سفیر؛

پنجم کوشش برای تقویت و بازسازی صنایع کوچک داخلی با بهره‌گیری از برخی الگوهای اروپایی؛

ششم کوشش برای خرید صنایع سنگین نظامی، بویژه توپ، و بررسی چگونگی ساخت آنها در ایران.

آنچه به این نوشته مربوط است، تدبیر دوم، یعنی فرستادن ایرانیان به اروپا برای تحصیل است. برای اجرای این تدبیر، در سال ۱۸۱۱ میلادی دو تن و در سال ۱۸۱۵ چند دانشجوی دیگر به انگلستان فرستاده شدند. در سال‌های پس از آن شمار دیگری دانشجویان برای تحصیل به خارج فرستادند. روند فرستادن دانشجویان ایرانی به اروپا و دستاوردهای آن، در آثار گوناگون بررسی شده است. هر چند اعزام دانشجویان به خارج به نتایج مطلوب و مورد انتظار نرسید، اما همراه با عوامل دیگر، زمینه پیدایش گروهی خاص

○ رهیافت «حکومت قانون» و نتیجه آن، یعنی نزدیکی اصلاح طلبان و روحانیون، پایگاه اجتماعی اصلاحات را پدید آورد و این پایگاه برای خواست «حکومت قانون» موجب اعتماد به نفس در اصلاح طلبان اولیه شد، و اسباب روانی پیدایش «اراده معطوف به قدرت» را در آنان فراهم کرد. پس از «واقعه تنباکو» اصلاح طلبان در کنار روحانیون جرأت یافتند که داعیه به دست گرفتن قدرت سیاسی را مطرح کنند.

آقاخان کرمانی و میرزا حسین خان سپهسالار یابری مقوله‌های اساسی چون «قانون اساسی»، «مجلس» و... بنگریم تا به دامنه این تأثیر بی‌بریم. البته تأثیر تحولات در امپراتوری عثمانی در سده بیستم بر اصلاح طلبان ایرانی چندان نبوده است و این شاید یکی از دلایل عمده نادیده گرفته شدن این اثرات بر نخستین اصلاح طلبان در سده نوزدهم از سوی تاریخ نگاران ایرانی بوده است.

اما تأثیر تحولات روسیه تزاری و پیش از آن تحولات اتحاد جماهیر شوروی بر اندیشه و عمل اصلاح طلبان ایرانی گسترده و قابل توجه بوده است. کافی است یکی از کتاب‌های تاریخ مشروطیت را ورق بزنیم تا با نام کسی چون حیدر خان عمو اوغلی روبه‌رو شویم. در بیشتر این کتاب‌ها نام او در کنار قهرمانان مشروطیت چون ستار خان و باقر خان آورده‌اند، در صورتی که وی یکی از اعضای حزب سوسیال دموکرات روسیه بود که در چارچوب تدابیر این حزب برای متزلزل کردن پشت جبهه حکومت تزاری به ایران آمد. تأثیر اندیشه‌های وارداتی از روسیه و اتحاد جماهیر شوروی بسی فراتر از نقش کسانی چون حیدر خان، رسول زاده و افرادیگری از این دست بود.

مناسبات اجتماعی در اروپا، بویژه اندیشه‌های سیاسی اروپایی، بر شکل‌گیری اندیشه سیاسی اصلاح طلبان ایرانی در دو سده گذشته اگر در عرصه عمل به اندازه اندیشه‌های سیاسی روسی اثر نداشته، اما عمق و گستردگی تأثیر آن بر اصلاح طلبان ایرانی بیشتر بوده است؛ چون این اندیشه‌ها همه طیف‌های گوناگون اصلاح طلبان ایرانی را یکسان متأثر کرده است. در واقع، نخستین اصلاح طلبان به اندازه اصلاح طلبان نسل‌های بعد تحت تأثیر اروپا بوده‌اند. اصلاح طلبان ایرانی در سده نوزدهم دو وظیفه عمده برای خویش قائل بودند:

نخست، به نقد مناسبات موجود پیرامون خود، مقولات ناآشنا و تازه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را با توجه به شرایط ایران، تعبیر و تفسیر و گاه تأویل کنند. اما آنان در انجام دادن این وظایف، به دلایل زیر موفق نبودند:

نخست اینکه، سرچشمه همه امور سیاسی به شخص پادشاه می‌رسید، که نقد او در ایران ناممکن بود؛

دوم اینکه، اصلاحات پایگاه اجتماعی نداشت تا تکیه‌گاه اصلاح طلبان شود. از این رو، هرگونه نقد اساسی و کوشش برای اصلاحات ریشه‌ای، جان اصلاح طلبان را به خطر می‌انداخت چنان که برخی از اصلاح طلبان ایرانی چون قائم مقام و امیر کبیر قربانی کوشش در راه اصلاحات اساسی خود شدند.

سوم اینکه، ایشان در عرصه نظری نیز مجاز به نقد داده‌های فرهنگی و سنتی نبودند، چون تفسیر هستی در جهان اسلام از سده دوازدهم میلادی در انحصار روحانیون بود.

در چنین شرایطی، چگونه می‌توان داده‌های اجتماعی و سیاسی را نقد کرد، بی‌آنکه قربانی استبداد سیاسی و بدتر از آن، استبداد اجتماعی شد؟ بررسی نوشته‌های ایرانیان اصلاح طلب نشان می‌دهد که توجه نخستین اصلاح طلبان معطوف به دو پدیده اجتماعی و سیاسی بوده است:

نخست، چگونگی اصلاح نظام سیاسی با عنایت به شرایط موجود؛

دوم، چگونگی آغاز شدن روند صنعتی کردن کشور.

آنان برای اصلاح نظام سیاسی به دو پدیده توجه داشتند:

نخست، چگونگی برابری حاکمیت قانون؛

دوم، چگونگی تحدید قدرت شاه.

بدین سان، آنان ناگزیر بودند، دامنه انتقادشان را به عرصه سیاست محدود کنند. گرچه نقد سیاسی سبب شد که نقد اجتماعی را که سبب‌ساز آن وضع سیاسی بود، فرو گذارند، اما این کار بر ایشان چند حسن داشت: نخست آنکه با پرداختن به امور سیاسی توانستند خواست خود را برای اصلاحات مشخص و معین کنند؛ خواستار «حکومت قانون» شدند، بی‌آنکه بگویند «حکومت قانون» را در چارچوب کدام نظام اجتماعی می‌توان پیاده کرد.

دوم آنکه، طرح «حکومت قانون»، بی‌پرداختن به ملزومات اجتماعی و مبنای نظری آن، زمینه تعبیرهای گوناگون را پدید آورد و بر آیند آن نیز همکاری نری و‌های گوناگون، از دهه آخر سده نوزدهم بود. چگونگی این دگرگونی را به بهترین صورت، در

نوشته‌های ملکم در واپسین دهه سده نوزدهم، در نشریه «قانون» می‌توان دید. نوشته‌ها در این نشریه به روشنی گویای آن است که چگونه ملکم رفته‌رفته از

افکار اصلاح طلبانه اولیه اش فاصله می گیرد و به روحانیون نزدیک می شود. این نزدیکی، شرایط را برای تعبیر شرعی از تحول اجتماعی و اصلاحات فراهم می آورد. این فرآیند پس از شکست سپهسالار در نخستین دوره صدر اعظمی او (۱۸۷۳م) آغاز، و مایه همکاری اصلاح طلبان با روحانیون در «جنیش تنباکو» و «انقلاب مشروطیت» شد.

سوم آنکه، رهیافت «حکومت قانون» و نتیجه آن، یعنی نزدیکی اصلاح طلبان و روحانیون، پایگاه اجتماعی اصلاحات را پدید آورد و این پایگاه برای خواست «حکومت قانون» موجب اعتماد به نفس در اصلاح طلبان اولیه شد، و اسباب روانی پیدایش «اراده معطوف به قدرت» را در آنان فراهم کرد. پس از «واقعه تنباکو»، اصلاح طلبان در کنار روحانیون جرات یافتند که داعیه به دست گرفتن قدرت سیاسی را مطرح کنند. افزون بر این، ادعای کردند که تنها گروه دارای صلاحیت برای مدیریت «حکومت قانون» هستند. همین صلاحیت، ابزار توجیه مدعیان در دست گرفتن قدرت سیاسی بود و اصلاح طلبان و روشنفکران ایرانی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ خود را سزاوار به دست گرفتن قدرت سیاسی می دانستند. اراده معطوف به قدرت، یکی از ویژگی های مشترک اصلاح طلبان و روشنفکران و گروه ویژه ای از روحانیون بود که پس از «واقعه تنباکو» ظاهر شدند. این ویژگی، روشنفکران ایرانی را از همتایان فرنگی شان متمایز می کرد.

○ اراده معطوف به قدرت،

یکی از ویژگی های مشترک
اصلاح طلبان و روشنفکران
و گروه ویژه ای از روحانیون
بود که پس از «واقعه تنباکو»
ظاهر شدند. این ویژگی،
روشنفکران ایرانی را از
همتایان فرنگی شان متمایز
می کرد.

دوم اینکه، آگاهی میهنی که در طول سده نوزدهم با اثرپذیری از اندیشه سیاسی اروپایی پیداشده بود و انتظار می رفت به مفهوم معقولی از میهن دوستی تحول یابد، رنگ و بوی ایدئولوژیک گرفت. ناسیونالیسم مکتبی رخ نمود که مهمترین عناصر آن، تأکید بر تاریخ ایران باستان و عرب ستیزی بود. عرب ستیزی نیز، ملهم از سامی ستیزی غربی بود. برای نمونه نگاه کنیده آثار میرزا آقاخان کرمانی. بازتاب ناسیونالیسم مکتبی در جامعه مسلمان و مذهبی ایران، اسلام گرایی بنیادی و ایدئولوژیک بود.

سوم، عناصر اصلی اندیشه سیاسی اصلاح طلبان اولیه چون برابری حکومت قانون، تحدید قدرت شاه، تأمین آزادی، تأمین جانی و مالی رعایا، برقراری برابری، برابری و عدالت که بر داشت لیبرالی از آن دستکم در نزد کسانی چون ملک خان و سپهسالار دیده می شد، دستخوش تعبیر های ایدئولوژیک شد. یکی، برابری و عدالت را «حاکمیت زحمتکشان» می دانست؛ یکی، از آزادی تعبیر طبقاتی می کرد؛ دیگری از عدالت تعبیر شرعی داشت و به این صورت درونمایه هادستخوش برداشتهای گوناگون شده بود.

چهارم اینکه، پارلمان که در اندیشه سیاسی نخستین اصلاح طلبان نماد حاکمیت مردم بود، به محلی برای مجادله های شخصی و گروهی بر سر تحریف ها و تعبیر های گوناگون از مقولات شد، تا با گذشت زمان به صورت مجلس مشورتی و کلوب «گپ زنی» برخی از وابستگان به هیأت حاکمه در آید.

پنجم، در حالی که اسلام برای بیشتر اصلاح طلبان اولیه آیینی در کنار دیگر آیین ها و قابل احترام بود، در اندیشه سیاسی روشنفکران موضوع کشمکش ها شد. گروهی خواهان بهره برداری ابزاری از اسلام بودند و گروهی دیگر آن را مانع پیشرفت جلوه می دادند. آنچه در هر دو گروه مشترک و مرز جدایی اندیشه سیاسی آنان از نخستین

تحول «اراده معطوف به نقد» اصلاح طلبان ایرانی در سده نوزدهم به «اراده معطوف به قدرت» روشنفکران، زمینه مشارکت آنان در انقلاب مشروطیت را فراهم آورد؛ اما اگر دیسی اصلاح طلبان اولیه ایرانی در سده نوزدهم به روشنفکران طالب قدرت در اوایل سده بیستم، برای آنان از لحاظ نظری گران تمام شد و پیامدهای پیش بینی نشده داشت. آنان می بایست موانع گفتاری و رفتاری بسیاری را پشت سر بگذارند تا زمینه همکاری شان با نیروهای سنتی جامعه فراهم شود. مهمترین دگرگونی هایی که آنان پذیرفتند، عبارت بود از:

نخست اینکه، در حالی که اصلاح طلبان اولیه در سده نوزدهم با الهام گرفتن از نمونه های غربی، خواهان حکومت قانون از نوع پارلمانی بودند، روشنفکران در کوشش از حکومت قانون نداشتند.

اصلاح طلبان بود، سیاسی کردن هر چه بیشتر این دین الهی و به خدمت گرفتن آن در راه هدفهای سیاسی بود. ششم اینکه، در اندیشه سیاسی «نخستین اصلاح طلبان» سعه صدر، تسامح و تساهل جایگاهی داشت که در اندیشه سیاسی روشنفکران نداشت. برعکس، با گذشت زمان، افراط گرایی که در زبان ایشان «ادیکالیسم» خوانده می شد، جایگاه ارزشی ویژه یافت.

هفتم اینکه، در حالی که «نخستین اصلاح طلبان» بروجوه مشترک بار و یابیان تأکید می کردند و تاملی شد تفاوت هار انادیده می گرفتند، با گذشت زمان در میان بسیاری از روشنفکران نوعی آگاهی شرعی پدید آمد که بر تمایزات تأکید داشت.

اینکه رهیافت سیاسی «نخستین اصلاح طلبان» به همان گونه که در سه ربع اول سده نوزدهم طرح می شد، اقبال آزمایش نیافت، نکته ای است که پیوند مستقیم با مناسبات اجتماعی در ایران آن زمان دارد.

نظام سیاسی دموکراسی پارلمانی بیش از هر نظام سیاسی دیگر در تاریخ بشر دارای وجوه اجتماعی است. ملزومات اجتماعی این نظام سیاسی در ایران آن دوران وجود نداشت. این نظام ناظر بر رابطه شهر و ندو فرمانرواست؛ فرمانروایی که قدرت او ناشی از اراده شهر و ندان است. شهر و ندیک جامعه با نظام سیاسی پارلمانی، وظایف متفاوتی از رعایا در یک نظام استبدادی مبتنی بر قدرت مطلقه حاکم مستبد دارد. فرآیند شهر و ند شدن رعایا، فرآیندی آرام، تدریجی و بیشتر رنج آور و گاه همراه با خونریزی است. رعیت نمی تواند یک شبه سعه صدر پیدا کند؛ تسامح و تساهل آموختنی است. آهن خشک مغزی رعیت زیر یوغ حاکم مستبد باید از کوره های آزمایشی روند مشارکت های گوناگون در سر نوشت خود بگذرد تا آبدیده شود، تا قادر به تسامح و تساهل در سیاست و زندگی شود، تا سعه صدر پیدا کند. اینکه روشنفکران افراطی در اوایل انقلاب مشروطیت چیرگی یافتند، آن گونه که برخی تاریخ نویسان نوشته اند، ناشی از شرایط انقلاب نبود، بلکه مهوری بوده که پس ماندگی اجتماعی بر پیشانی یک انقلابی سیاسی پیشرو می زده است. اگر از این دیدگاه به انقلاب مشروطیت بنگریم، آنگاه «اعتدالیون» قهرمانان واقعی مشروطیت هستند، نه حمید خان عمواوغلی عامل و مسبب قتل و ارباب بسیاری از

آنان. برخی از انقلابیون ساعت اول چون تقی زاده، رفتم رفته این نکته را دریافتند و همین درک و دریافت، زمینه همکاری شان با رضا شاه فراهم کرد. بسیاری از افراطیون نیز مغرض نبودند. زمینه افراط، سخت اجتماعی بود. افراط، در مان در سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه خود یکی از نشانه های جامعه پس مانده و بیمار است. از بررسی چگونگی تحول اندیشه سیاسی اصلاح طلبان اولیه به روشنفکران، بویژه بررسی آثار کسانی چون میرزا ملکم خان و میرزا آقاخان کرمانی روشن می شود که چگونه زمینه های اجتماعی مناسب سبب شده است که اندیشه های معتدل ملکم خان در آثار اولیه اش به صورت اندیشه های سیاسی مطرح شده در نشریه «قانون» در دهه آخر سده نوزدهم در آید.

یادداشت ها

۱. «اراده معطوف به قدرت» (Die Wille zur Macht) اشاره ای است به فصل «شفا یافته» (der Genesende) از بخش سوم کتاب «چنین گفت زرتشت» نوشته نیچه. نیچه «نظام اخلاق مسیحی» و «ذهن فرهنگی» مغرب زمین را ناشی از تأثیر «اراده معطوف به قدرت» می داند. Nietzsche, Friedrich, 1994: Das Hauptwerk III, Also sprach Zarathustra, Dritter Teil. Muenchen: Verlagsbuchhandlung. ss 238-249.
۲. «دریفس» (Dreyfus) افسر یهودی متهم شد که به فرانس خیانته کرده و اطلاعاتی به آلمانی ها داده است. از آغاز روشن بود که او به سبب یهودی بودن آنگ خورده است. در ۱۳ ژانویه ۱۸۹۸ امیل زولا (Emile Zola) (۱۸۴۰-۱۹۰۲)، نویسنده معروف، در نامه ای به رئیس جمهور که در یکی از روزنامه ها چاپ شد، با اعتراض به رأی دادگاه، از محکومیت دریفس انتقاد کرد. روز بعد اطلاعاتی با ۱۰۲ امضاء به نام «مانیفست اتلکنوتل ها» (اساسنامه روشنفکران) انتشار یافت. انتشار آن، نه تنها مقوله روشنفکر را وارد عرصه سیاست کرد، بلکه سبب درگیری شدید این گروه که «روشنفکر» خوانده می شدند با مخالفان آنها شد. مخالفان، روشنفکران را به انتزاعی اندیشیدن، ضد ملی بودن و انحطاط و بی صلاحیتی متهم می کردند. روشنفکران خود را آزاداندیش، با وجدان، هوادار سیاسی شدن مردم، خواهان دخالت آنها در سر نوشت خود و جوان گرامی پنداشتند. ماجرای دریفس نظرهارا به سوی روشنفکران جلب کرد، و این آغاز سربر آوردن روشنفکران، نه تنها بعنوان تولیدکنندگان محصولات

○ تحول «اراده معطوف به

نقد» اصلاح طلبان ایرانی در سده نوزدهم به «اراده معطوف به قدرت» روشنفکران، زمینه مشارکت آنان در انقلاب مشروطیت را فراهم آورد؛ اما دگر دسی اصلاح طلبان اولیه ایرانی در سده نوزدهم به روشنفکران طالب قدرت در اوایل سده بیستم، برای آنان از لحاظ نظری گران تمام شد و پیامدهای پیش بینی نشده داشت.

شیوهٔ ارتباط با شنوگان بود. نقش «گوش» و «چشم» در تفکر هنوز در نزد بسیاری از مردمان، بویژه در کشورهایمانند کشور ما، اگر بیشتر از مغز نباشد، کمتر از آن نیست.

11. Joseph Comte de Maistre (1753-1821)

12. Edmund Burke

13. Berlin, Isaiah, 1995: Der Magus in Norden, J.G. Hamann und der Ursprung des modernen Irrationalismus. Berlin: Berlin Verlag.

۱۴. جملهٔ بالا را از «سنجش خرد ناب» ترجمهٔ میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، صفحهٔ XIII برداشته‌ام. منبع اصلی ویل دورانت است: دورانت، ویل، ۱۳۵۰: تاریخ فلسفه، ترجمهٔ عباس زریاب خونی، چاپ سوم. تهران: نشر دانش، ص ۲۶۷.

۱۵. نووالیس (۱۷۷۲-۱۸۰۱). اسم واقعی او فردریش لوبلدفسری هرفن هاردن برگ (Friedrich Leopold Freiherr von Hardenberg) بود.

۱۶. در این مورد که چرا تضاد بین ذهنیت روشنفکر ایرانی و شرایط اندوهبار عینی در ایران منجر به ظهور متفکران ژرف‌اندیش نشده است، مهم‌ترین علت را باید در سنت استبداد سیاه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یافت که جوانهٔ فکر را یکسره می‌خشکاند.

۱۷. شرح کوتاه در چگونگی تأثیر شرایط تاریخی بر ذهن هگل به زبان فارسی در مقدمهٔ «فلسفه هگل» به قلم شادروان عنایت آمده است (و.ت. ستیس، ۲۵۳۵: فلسفه هگل، ترجمهٔ حمید عنایت، تهران: فرانکلین، ص ۹ تا ۲۵). در زبان آلمانی آثار زیادی در این باره نوشته شده است.

۱۸. تأثیر این شیوهٔ تفکر در اروپا گسترده بود، اما وجه غالب نبود. در برابر هگل و مارکس، کسانی چون دکارت، کانت و هیوم نیز بودند. تأثیر این اندیشه‌ها در کشورهای نیمه‌اروپایی چون روسیه و در کشورهای غیراروپایی چون ایران، عظیم و حتی ویرانگر بود. همان گونه که ایزایا برلین در کتاب «متفکران روسیه» آورده است، این نظرات از سوی هر دو فرآکسیون روشنفکری روسی، یعنی فرآکسیون «غرب‌گرا»ها و فرآکسیون «پان‌اسلاویست»ها پذیرفته می‌شد (برلین، آیزایا، ۱۳۶۱ش: متفکران روس، ترجمهٔ نجف دریابندری، تهران: انتشارات خوارزمی). ریشه‌های راست‌اندیشه‌چپ در آلمان را، کارل منهام در یکی از آثار برجسته‌اش نمایانده است:

Mannheim, Karl, 1984; Konservatismus. Ein Beitrag zur Soziologie des Wissens. Herausgegeben von David Kettler, Volker Meja und Nico Stehr. Frankfurt (M).

19. Rasekh, Keramatollah, 2000: Das politische Denken der Reformisten im Iran 1811-1906, Eine Untersuchung über das politische Denken der Iranischen Intellektuellen, SPEKTRUM 71. Münster; Hamburg; London: Lit-Verlag.

غیرمادی، بلکه بعنوان ناقدان نظام موجود بود.

Bering, Dietz, 1982: Die Intellektuellen, Geschichte eines Schimpfwortes. Berlin; Wien: Ullstein, s. 160.

۳. محمد تقی بهار در سبک‌شناسی نوشته است: «... تنها در روزنامه‌ها و پروش که نویسندهٔ آن هر دو علی محمدخان کاشانی جوانی تربیت شده در اسلامبول و تحصیل کرده بود مقالات بسیار مؤثر و پر حرارت و مفید در اصلاحات اجتماعی و در سیاست عالم نوشته می‌شد».

سپس بخشی از نوشتهٔ علی محمدخان را از نشریهٔ مصاحبه (شمارهٔ ۲۸) به صورت زیر نقل کرده است: «... چون «درایفوس» روزنامه‌های ملکی بر بی‌گناهی من مقالات مؤثر بنگارند... (سبک‌شناسی، جلد سوم، ص ۴۰۲) به نظر می‌آید که نام «دریفوس» و مفهوم «روشنفکر» در همان حواله وحوش انقلاب مشروطیت به گوش ایرانیان رسیده باشد. بعید است که میرزا آقاخان کرمانی مفهوم «منور العقول» را به آن صورت که آدمیت تصور می‌کند، هم‌معنای «روشنفکر» می‌فهمیده است. به کار گرفته شدن این مفهوم از سوی میرزا آقاخان ناشی از استعداد ادبی بی‌ظنیر اوست؛ چون میرزا آقاخان پیش از مساجرای «دریفوس» در صفر ۱۳۱۴ (ژوئیه ۱۸۹۶) در تبریز به قتل رسید (آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۲۵۷).

۴. کتاب دیتس برینگ شاهدهی بر این مدعا است. او کوشید، دلالت مفهومی واژهٔ «روشنفکر» را در زمان آلمان معین کند. Dietz Bering, 1982: Die Intellektuellen, Geschichte eines Schimpfwortes. Berlin; Wien: Ullstein.

5. Intelligenz, Intelligencija, Intellektuell

6. Müller, O.W., 1971: Intelligencija, Untersuchungen zur Geschichte eines politischen Schlagwortes.

7. "Proto - Intelligenz" in: Kuruez, Jenoe, 1967: Struktur und Funktion der Intelligenz während der Weimarer Republik, Grotz, p. 34.

۸. اسکاریت ظهور این فرآیند را در حرکت تهادین ساموئل جانسون (۱۶۹۶-۱۷۷۲) در برابر لرد چسترفیلد می‌بیند. ساموئل جانسون در سال ۱۷۵۵ کمک مالی لرد چسترفیلد را سمارد کرد.

9. Gramsci, Antonio, 1987: Gedanken zur Kultur, 1. Aufl. Leipzig: Philipp Reclam.

۱۰. نباید وضع خطیبان و واعظان را در اروپای پس از عصر روشنگری با وضع و شرایط اجتماعی خطیبان و واعظان در ایران مقایسه کرد. هنوز در ایران به سبب سُلطهٔ فرهنگ شفاهی، وعظ و خطبه هنوز یکی از مؤثرترین وسائل ارتباط جمعی است. یکی از معروفترین روشنفکران ایران، علی شریعتی، شهرت و معروفیت خود را مدیون تسلط بر این

○ فرآیند شهروند شدن رعایا، فرآیندی آرام، تدریجی و بیشتر رنج‌آور و گاه همراه با خونریزی است. رعیت نمی‌تواند یک شبه سعهٔ صدر پیدا کند؛ تسامح و تساهل آموختنی است. آهن خشک مغزی رعیت زیر یوغ حاکم مستبد باید از کوره‌های آزمایشی روند مشارکت‌های گوناگون در سرنوشت خود بگذرد تا آبدیده شود، تا قادر به تسامح و تساهل در سیاست و زندگی شود، تا سعهٔ صدر پیدا کند.